

# مجله شبان

مؤسسه "تعلیم" تقدیم می‌کند TALIM Ministries

شماره ۵۰، سال نهم، اکتبر ۲۰۰۸

مجله دو-ماهه مخصوص شبانان و خادمین به‌منظور تشویق و تعلیم و تجهیز ایشان

## فهرست مطالب

● کلیسای خانگی: مهارت‌های رهبر کلیسای خانگی

بخش هفتم (تت استیوآرت)

● بدعت‌های مربوط به تثلیث

بخش چهارم: بدعت آریوس (آریانیزم)

قسمت اول: معرفی (فریبرز خندان)

● یادآور زنده (هنری نوون / میشل آقامالیان)

بخش سوم: حضور خادم و غیبت او

● مسیح مشاور نیک

بخش هفتم: مشورت مسیح به داغداران (تت استیوآرت)

● هدف منحصر به فرد زندگی شما

بخش هفتم: رهایی، بر داشتن موانع راه برای یک روح تسلیم‌شده

(تلخیص و نگارش: دکتر ساسان توسلی)

دفتر مجله:

Talim Ministries, Inc  
P.O.Box 471736  
Aurora, Colorado, 80047-1736  
U.S.A.  
e-mail: [Tatstewart@Comcast.net](mailto:Tatstewart@Comcast.net)  
Website: [www.Talimministries.com](http://www.Talimministries.com)

# کلیسای خانگی

## بخش هفتم: مهارت‌های رهبر کلیسای خانگی

### از کشیش تَت استیوارت

#### اهمیت رهبری درست جلسات

گزارشهای کتاب مقدس از اولین کلیسای خانگی که آن را در کتاب اعمال رسولان می‌بینیم، نشان می‌دهد که آیینهای مشخصی وجود دارد که باید الزاماً در هر جلسه کلیسایی صورت پذیرد. در کتاب اعمال ۲: ۴۲-۴۷ شاهد یک کلیسای در حال فعالیت می‌باشیم. به وضوح پرستش را می‌بینیم: "... و در خانه‌ها نان را پاره می‌کردند و خوراک را به خوشی و ساده‌دلی می‌خوردند" (آیه ۴۶)؛ مطالعه کلام خدا: "و در تعلیم رسولان ... مواظبت می‌نمودند" (آیه ۴۲)؛ مشارکت: "... و مشارکت ایشان" (آیه ۴۲ و ۴۴)؛ دعا (آیه ۴۲)، و خدمت: "و املاک و اموال خود را فروخته، آنها را به هر کس به قدر احتیاجش تقسیم می‌کردند" (آیه ۴۵).

کلیسای خانگی فقط در یک محیط سالم و به شرطی درست عمل می‌کند که رهبر بدانند چطور باید جلسه را رهبری کند که این فعالیت‌های اساسی در آن صورت گیرد. من از کلمه فعالیت استفاده می‌کنم تا تأکید کنم که تجربیات مبتنی بر کتاب مقدس می‌تواند به شکلهای مختلف صورت گیرد، همانطور که آب می‌تواند در ظرفهای مختلفی جاری شده و شکل آنها را به خود بگیرد. آنچه حائز اهمیت بسیار است، این است که بفهمیم روح القدس خود چطور هر جمع خانگی را رهبری می‌کند تا این اصول حیاتی را تجربه کنند.

هشدار دیگری که لازم می‌دانم بدهم، این است که گاهی کلیساهایی را می‌بینیم که غیرمتعادل پیش می‌روند. بدین ترتیب که روی یک یا دو مورد از فعالیت‌ها بیش از حد تأکید می‌ورزند و مابقی را کنار می‌گذارند. از این دسته، کلیساهایی هستند که تمام وقت خود را به پرستش و دعا می‌گذرانند و هیچوقت فرصتی جدی به بررسی کلام اختصاص نمی‌دهند. یا کلیسایی که افراد در آن تمام وقت به معلمی که در حال تفسیر کلام است، گوش فرا می‌دهند و زمانی بسیار اندک برای دعاها و شفاعتی دارند. اینجا است که ضرورت دارد رهبر کلیسای خانگی دارای مهارت‌های کافی برای ایجاد تعادل در فعالیت‌ها باشد. چون وقتی تعادل وجود داشته باشد، اعضای کلیسا به عنوان شاگردان مسیح، در او رشد می‌کنند.

#### مهارت‌های لازم

حال به مهارت‌های لازم در یک رهبر که می‌تواند باعث رشد کلیسای مبتنی بر کتاب مقدس شود، خواهیم

پرداخت.

● رهبر کلیسای خانگی بایستی بداند چگونه قسمت پرستش را رهبری کند. به عنوان مثال، مزمور ۱۰۰ می‌تواند نمونه‌ای برای پرستش ما باشد.

اول می‌بینیم که مزمورنگار مردم را به پرستش فرامی‌خواند: ”ای تمامی روی زمین خداوند را آواز شادمانی دهید“ (آیه ۱). رهبر باید ذهن و قلب افراد را با استفاده از کلام، به سوی خدا بکشد تا زمانی برای پرستش خدا با سرودها پدید آید.

دوم اینکه، باید توجه داشت پرستش ما منوط بر شناخت ما از خدا و رابطه ما با او است: ”بدانید که یهوه خدا است؛ او ما را آفرید“ (آیه ۳). پرستش مبتنی بر کتاب مقدس بر روی شخصیت خداوند تمرکز دارد. پس چقدر خوب است که یکی از صفات خدا را بر گزینیم و با استفاده از آیات مختلف کتاب مقدس که بدان صفت خاص اشاره دارد، پرستشی در راستای شناخت خدا تنظیم کنیم.

سوم اینکه پرستش باید بر وارد شدن به حضور خدا تأکید بورزد: ”به دروازه‌های او با حمد بیایید و به صحن‌های او با تسبیح“ (آیه ۴). در تجربه پرستش، وقتی خدا را حمد و تسبیح می‌خوانیم، حضور او را حس می‌کنیم اما گاهی فراموش می‌کنیم که اگر بخواهیم بالواقع وارد حضور خدا شویم، می‌بایستی با توبه و اعتراف پیش رویم که به طلب مغفرت خواهد انجامید. در آخر هم می‌توانیم به خاطر وعده‌های خدا شادمانی کنیم: ”زیرا که خداوند نیکو است و رحمت او ابدی و امانت وی تا ابدالآباد“ (آیه ۵). پرستش باید ما را به امید و اعتماد در خداوند برساند و وعده‌های او می‌بایست ما را تقویت بخشد. داوود مزمور ۲۳ را اینگونه تمام می‌کند: ”هر آینه نیکوی و رحمت تمام ایام عمرم در پی من خواهد بود.“

● رهبر کلیسای خانگی بایستی بداند چگونه بخش مطالعه کتاب مقدس را رهبری کند. نمونه مبتنی بر کتاب مقدس مطالعه و بررسی، در دوم تیموتائوس ۳: ۱۶ بیان شده است. مطالعه کتاب مقدس در یک کلیسای خانگی باید متفاوت از کلیساهای ساختمانی باشد. در کلیسای ساختمانی ما در غالب گروه‌های بزرگ می‌نشینیم و به واعظ که در حال تفسیر کتاب مقدس است، گوش می‌دهیم. اما در جمع‌های خانگی ما از تک تک افراد می‌خواهیم که خود مستقیماً با متن کلام روبه‌رو شوند.

پولس به تیموتائوس تعلیم می‌دهد که چگونه کلام خدا باید در زندگی ما ثمر دهد: الف) به جهت تعلیم دادن مفید است؛ ب) ما را تنبیه کرده، متوجه می‌سازد که چه هنگام از عمل به آن تعلیم قاصر آمده‌ایم؛ ج) اصلاحمان کرده، به ما می‌گوید چطور از گناه دوری کنیم و عادلانه زیست کنیم؛ و در آخر، د) تربیتمان می‌کند که چگونه مقدس زندگی کنیم و خداوند را خشنود سازیم.

## روشهای مناسب

اکنون وقت آن می‌رسد که یک برنامه مطالعاتی مناسب تهیه کنیم تا فرآیند گفته‌شده در کلیسای خانگی مان اعمال شود.

● یکی از بهترین روشها، DOTA می‌باشد ([www.baham.tv](http://www.baham.tv)) که افراد را فرا می‌خواند تا کلام را با یکدیگر بخوانند و مطرح کنند که کدام آیه به‌طور خاص با قلب یا ذهن آنها سخن گفته است. بعد از آن فهرستی از کاربرد آیات تهیه می‌شود؛ بدین ترتیب که هرکس بیان می‌کند آیه مورد نظرش را چگونه می‌تواند در زندگی خود به کار ببرد. سپس هر یک اعلام می‌کنند که در کدام قسمت نیاز به رشد دارند. زمان مطالعه کلام می‌تواند با دعاهای کوتاه برای اینکه خداوند تغییرات گفته‌شده را به زندگی هرکس وارد کند، به خاتمه برسد.

● روش ساده دیگری هم وجود دارد که رهبر سؤالاتی از جمع می‌پرسد: (۱) متن راجع به چه چیزی سخن می‌گوید؟ (۲) معنی این قسمت برای شخص شما چیست؟ (۳) این متن چه تغییری را باید وارد زندگی شما کند؟ هر روشی که انتخاب شود، بسیار مهم است که رهبر به حرف‌های تک تک افراد با دقت گوش دهد و جواب‌ها را به استهزاء نگیرد. همچنین می‌بایستی وقتی که اختلاف نظر در مورد مطلبی وجود دارد، اوضاع را کنترل کرده، بکوشد جواب صحیح مبتنی بر کتاب مقدس را بیاید.

● رهبر کلیسای خانگی باید بداند چگونه مشارکت را در جمع پدید آورد. یوحنا رسول تعلیم می‌دهد مشارکت زمانی اتفاق می‌افتد که مسیحیان با هم، در نور زندگی کنند و رابطه‌شان در زیر خون عیسی مسیح باشد که خورش هر گناه را پاک می‌سازد (اول یوحنا ۱:۷). مشارکت، همسفر شدن با دیگر مسیحیان در سفر زندگی است تا شاهد باشیم که زندگی با مسیح چه ویژگیها و تفاوت‌های چشمگیری دارد. پس هنگامی که شخص جدیدی به گروهتان می‌پیوندد، از او بخواهید تا شهادت خود را بازگو کند. مشارکت زمانی به اوج خود می‌رسد که در آن اتفاق‌های خاص را با هم جشن بگیریم و در خوشیهای هم شریک باشیم. وقتی اعضای کلیسا درگیر کشمکشهای فردی می‌شوند، رهبر باید در برقراری صلح و آرامش و مصالحه بین آنها بکوشد و مطمئن شود که ایشان به خوبی می‌دانند چگونه متی ۱۸:۱۵-۱۷ را در زندگی خود به عمل برسانند. هیچگونه دعوی شخصی و بدگویی نباید در محیط کلیسا تحمل شود؛ بلکه هر شخص باید تشویق شود تا به افراد دیگر کلمات تهذیب‌کننده و کمال‌آور بگوید.

● رهبر کلیسای خانگی باید بداند چطور خدمت کردن را به افراد بیاموزد. در این زمینه مثال بهتری از خود خداوندمان وجود ندارد. او بعد از شستن پایهای شاگردانش گفت: ”پس اگر من که آقا و معلم هستم، پایهای شما را شستم، بر شما نیز واجب است که پایهای یکدیگر را بشویید“ (یوحنا ۱۳:۱۴). خداوند ما بهترین راه را برای آموختن خدمت کردن به دیگران بیاموزیم، به ما نشان داد: اینکه خود خادم دیگران شویم. هرگز فراموش نکنید که هرچه بیشتر برای خدمت از خودتان مایه بگذارید، بیشتر به مخدومیتان ارزش داده‌اید؛ به شرطی که انگیزه‌تان، جلال نام خودتان نباشد. دیگران را وارد خدمت کنید و به‌خاطر این کار بدیشان احترام بگذارید. سؤالی که در قلب بسیاری وجود دارد این است: ”آیا این رهبر به من هم کار مهمی برای انجام دادن می‌سپارد؟ آیا به من اعتماد می‌کند که این کار را به تنهایی عهده‌دار شده، انجام دهم؟ آیا اگر برای انجام آن به مشکل برخوردیم، او در کنارم خواهد بود؟“

## بدعت‌های مربوط به تثلیث

### بخش چهارم: بدعت آریوس (آریانیزم)

#### از کشیش فریبرز خدانی

قسمت اول: معرفی

در شماره‌های پیش درباره دو بدعت مهلک بحث کردیم. در دو مقاله گذشته گفتیم که تا آنجا که به مسیح‌شناسی مربوط می‌شود، بدعت‌ها را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد: بدعت «پسر خوانده‌شدگی عیسی» که ابیونیزم سرکرده آن دسته از بدعت‌ها می‌باشد؛ و بدعت دوستیست‌ها که می‌گفتند عیسی خدا بود و فقط به شباهت انسانها ظاهر شده بود. یکی انسان را تا به حد خدا بالا می‌برد و به پیروانش وعده می‌دهد: «اگر تلاش کنی، تو هم خدا خواهی شد» (در فرهنگ ایرانی، این نوع تفکر ریشه‌ای عمیق دارد). دیگری تلاش می‌کند که با تمسک به الفاظ روحانی از واقعیت‌های جسم و گناه و خلاصه آنچه بشر را بشر می‌سازد فرار کرده، جسم و تن را خوار و ذلیل و بی‌اثر انگارد (که ریشه آن هم در فرهنگ ایرانی کم عمیق نیست). یکی می‌خواست با توسل به خود و تلاش انسانی خود، به اوج برسد و عیسی را انسانی می‌دانست که با تلاش بشری، خود را تا انتها درجه الوهیت بالا برد، و دیگری جسم را خوار و خفیف می‌پنداشت و حاضر نبود بپذیرد که در عیسی مسیح، خدا خود را در جسم بشری ظاهر کرد.

در این نوشتار و در شماره آینده به بررسی بدعت آریوس (یا آریانیزم) خواهیم پرداخت. اگر دوستیست‌ها الوهیت عیسی را باور داشتند و انسانیت او را رد می‌کردند، و ابیونی‌ها انسانیت او را قبول داشتند و الوهیتش را به پرسش می‌گرفتند، آریوسی‌ها از هر دو جهت مرتکب خطا می‌شدند زیرا که از نقطه نظر آنها عیسی نه خدای کامل بود و نه انسان کامل. در قرن چهارم میلادی، کشیشی به نام آریوس در آفریقای شمالی و در محدوده کشور لیبی کنونی زندگی می‌کرد که بعدها لقب رئیس مُبَدَعان را به خود اختصاص داد و بزرگترین و خطرناک‌ترین بدعت مسیحیت، نام او را بر خود گرفت. آنچه که نباید از خاطر دور داشت این واقعیت است که بدعت‌ها و انحراف‌ها همگی به نوعی زاینده شرایط اقتصادی، اجتماعی و سیاسی زمانه خود می‌باشند و به همین دلیل به منظور شناخت آریانیزم باید حتی‌المقدور خود را با شرایط حاکم بر جهان مسیحیت در قرن چهارم میلادی آشنا ساخت.

## انطاکیه یا اسکندریه؟ افلاطون یا ارسطو؟

در تاریخ باورهای مسیحی، دو شهر و دو مرکز مهم فکری موقعیت و اهمیتی جاودانی دارند. گفته می‌شود که افراد عموماً یا افلاطونی هستند و یا ارسطویی. یعنی اینکه، چه فرد آثار این دو متفکر را خوانده باشد یا نه، و چه درباره افکارشان اندیشیده باشد یا نه، طریقه فکری‌اش به سوی یکی از این دو فیلسوف تمایل پیدا می‌کند. از نظر افلاطون آنچه یک صندلی را واقعاً صندلی می‌کند و نه مثلاً میز یا نیمکت، این است که آن به صورت ایده‌ای جاودانی ساخته شده است. صور یا مُثُل افلاطون راه را به جهت متفکران کلیسای اسکندریه باز کرد تا با بکار بردن بینش دوستیستی چگونگی رابطه عیسی مسیح با خدای پدر را درک و تعریف کنند. از سوی دیگر، ارسطو و تفکر ارسطویی اجسام را به دو قسمت اصلی تقسیم می‌کند. از نظر ارسطو اجسام دارای ذات و جوهر هستند و ظاهر آن و خصوصیات را که با حواس پنجگانه می‌توان ملاحظه کرد عَرَض می‌نامد. پس اگر یک تکه نان را بر داریم، بوی خمیر و حالت اسفنجی و مزه آن «عَرَض» آن محسوب می‌شود، ولی آنچه که نان را نان می‌سازد، آن جوهر و ذات نان بودنش است. همین تفکر ارسطویی بعدها وارد کلیسای کاتولیک شد و دکترین تبدیل جوهر (Transubstantiation) حاصل این طرز فکر بود. کلیسای کاتولیک مدعی است که در هنگام عشای ربانی خواص «عَرَضی» نان و شراب تغییر نمی‌کند، ولی به‌واسطه دعای کشیش، جوهر و ذات نان و شراب دچار تغییر بنیادین شده، به جسم و خون مسیح تبدیل می‌شود.

## آریوس

کلیسای شرق و غرب فقط بر سر مسائل فلسفی و نحوه نگارش به کلام خدا و مکاشفه الهی دچار دوگانگی و تضاد نبودند. بدعت‌های مهلک یکی پس از دیگری به کلسیا حمله می‌کردند و لازم بود که با آنها مقابله شود. کلیسای غرب (اسکندریه) به خاطر نفوذ فلسفه افلاطون، قدرت دماغی لازم جهت درک تعدد و پیچیدگی در ذات خدا را دارا بود، ولی باز به خاطر همان سیستم فلسفی، قدرت قبول درون‌باشندگی یا نزدیکی (Imminence) و شخصی بودن خدا را نداشت و همین امر کلیسای غرب را نسبت به بدعت گنوستیک‌ها و دوستیست‌ها ضربه پذیرتر می‌ساخت. از جانب دیگر، کلیسای شرق به لحاظ نفوذ همزمان و همسان ارسطو و تفکر یهودی، بر توحید مطلق خدا تأکید و پافشاری می‌کرد که همین امر مآلاً کلیسای انطاکیه را خاستگاه ابیونیزم و تفکرات انحرافی «فرزندخوانده‌شدگی عیسی» مبدل نمود. کلیسا با چالشی بزرگ روبرو بود، و آن چالش این بود که چگونه با استفاده از مکاشفه کلام خدا، رابطه میان پدر و پسر و روح‌القدس را تعریف و درک باید کرد.

درست پیش از ظهور بدعت آریانیزم، بدعت دیگری بنام سابلیانیزم قد علم نموده بود که وجه تسمیه خود را از شخصی بنام سابلیوس دریافت کرده بود. سابلیانیزم می‌گفت که خدا واحد است و سه شخص پدر و پسر

و روح القدس تنها تجلیاتی از خدا در دوره‌های مختلف می‌باشند (در یکی از این مقاله‌های آینده این بدعت را معرفی خواهیم کرد). چالشی که همواره پیش روی کلیسای مسیح بوده، این است که چگونه سه اقنوم را یک بدانند و در عین حال به تثلیث وفادار و پایبند باشد و از سوی دیگر، چگونه به دام تعدد خدایان نیفتند. سابلیوسی‌ها بر توحید پافشاری می‌کردند و تثلیث را انکار می‌کردند و پدران کاپادوکیه به خاطر پافشاری بر سه اقنوم، درست در سر مرز اعتقاد به سه خدای مجزا از یکدیگر قرار داشتند (آنها هرگز پای از مرز بیرون نگذاشتند، ولی به طرز خطرناکی به سرحد شرک نزدیک بودند). در این میان بود که آریوس تلاش کرد که مسأله تثلیث را در کلیسای خودش اینگونه حل نماید که یک خدا بیشتر وجود ندارد و او دو خدای کوچکتر (یعنی پسر و روح القدس) را آفریده است که از طریق آنها مقاصد خود را به انجام برساند.

آریوس مردی بلند قامت و خوش قیافه بود و شخصیتی بسیار دوست‌داشتنی و کریزماتیک داشت. او شبان یک کلیسای بسیار بزرگ و ثروتمند در حومه اسکندریه بود و نفوذ اجتماعی بالایی داشت. آریوس تحت تأثیر افکار اوریژن تلاش کرد که موضوع رابطه میان اقانیم را برای کلیسای تحت سرپرستی خود روشن کند. کمک خبر این تعالیم تازه به اسقف او الکساندر رسید و اسقف الکساندر طی نامه‌ای خطاب به کشیشان از آنها خواست که امثال فصل هشتم آیات ۲۲-۳۱ را درک و تفسیر کنند.

در پاسخ به این پرسش بود که آریوس جمله معروف خود را به زبان آورد که: «زمانی بوده است که لوگوس نبوده است». دلمشغولی اصلی آریوس این بود که خدا را متعال، والا و غیرتجربی نگاه دارد و همانطور که گفته شد، این از فلسفه افلاطونی حاکم بر ذهنش نشأت گرفته بود. او معتقد بود که خدای قادر مطلق بالاتر از آن است که با آدمیان رابطه‌ای نزدیک برقرار کند. او تعالی یا فراباشندگی (Transcendent) خدا را مهم‌ترین جنبه طبیعت الهی می‌دانست و به همین دلیل او که نمی‌خواست از خطای سابلیوس پرهیز کند، رابطه میان سه اقنوم را اینگونه تعریف کرد که روح القدس و مسیح نه خدای کامل هستند (زیرا زمانی بوده است که لوگوس نبوده است) و نیز، از آنجا که خدا کاملاً فراباشنده می‌باشد و نمی‌تواند کاملاً با ما نزدیکی و همسانی و همخویی داشته باشد، لذا مسیح انسان نمی‌تواند کاملاً انسان هم تلقی گردد.

درک آریوس از کلمه لوگوس این بود که لوگوس بنا به جهان‌بینی یونانی، کم‌زورتر و کم‌ارزش‌تر از خدا است و همچنین پدر باید پیش از پسر وجود داشته باشد و پدر باید بالاتر و مقدم بر پسر باشد تا بتواند پسر را تولید کند. او با نقل قول سخنان عیسی در متی ۱۷:۱۹ «از چه سبب مرا نیکو گفتی و حال آنکه هیچ کس نیکو نیست جز خدا فقط...»، همچنین یوحنا ۱۴:۲۸ «نزد پدر می‌روم زیرا که پدر بزرگتر از منست»، نتیجه می‌گرفت که پدر از پسر بزرگتر است و پدر خدای حقیقی و متعال یا فرابود می‌باشد.

زمانی که جنجال عقاید و باورهای آریوس بالا گرفت، اسقف الکساندر علیه آریوس اقامه دعوی کرد و گفت: «پدر با پسر هم ذات (homoousios) است و در پاسخ، آریوس بر تعلیم خود پافشاری نمود که پسر با پدر همذات نیست بلکه دارای ذاتی شبیه پدر است (homoiousios). تنها تفاوت ظاهری این دو واژه، حرف «یوتا» یعنی کوچکترین حرف در زبان یونانی می‌باشد. ولی به جرأت می‌توان گفت که همین کوچکترین

حرف زبان یونانی، ذهن و انرژی تمامی عالم مسیحیت را به مدت ۶۳ سال به خود اختصاص داد. در شماره آینده پیرامون این مطلب بیشتر بحث خواهیم کرد.



## یادآورنده زنده

نوشته پدر هنری نوون

تلخیص و ترجمه کشیش میشل آقامالیان

بخش سوم: حضور خادم و غیبت او

### مقدمه

می‌خواهم باز با نقل‌قولی از الی ویزل آغاز کنم. ویزل در دو کتاب خود به نام شهری در آن سوی دیوار و فقیری در اورشلیم، با استادی تمام، این نکته را به تصویر می‌کشد که چگونه انسان‌ها می‌توانند از دوستی خود با یکدیگر، تقویت و تغذیه شوند و در دشواری‌ها تاب آورند. در هر این دو کتاب، قدرت تقویت‌کننده (یا به عبارتی، صیانت‌کننده)، نه صرفاً از یک دوست، بلکه از خاطره دوست جاری می‌شود.

در کتاب شهری در آن سوی دیوار، مایکل با وجود شکنجه‌ای که تحمل می‌کند، عقل خود را از دست نمی‌دهد، چون دوست غایبش، پدر، در خاطره مایکل زندگی می‌کند و در میانه رنج و مشقت، او را تقویت می‌بخشد. در کتاب فقیری در اورشلیم، شخصی به نام داوود، از خاطره دوستش کاترین که در جنگ کشته شده، نیرو می‌گیرد تا زیر بار مصائب و دشواری‌ها تاب آورد. این موضوع، در نوشته‌های ویزل اهمیتی اساسی دارد. او می‌خواهد که ما نه فقط زخم‌های خود، بلکه نیز رشته‌های محتبی را به خاطر داشته باشیم که عامل پیوند ما با دیگران است. همان‌طور که یادآوری دردهای گذشته، مانع از تکرار آنها می‌شود، یادآوری محبت نیز، ما را در زندگی روزمره همان تغذیه و تقویت می‌کند. بنابراین، خاطره نه فقط ما را به گذشته مربوط می‌سازد، بلکه در زمان حاضر، زنده نگاه می‌دارد. ریشه‌های عمیق این حقیقت را در کتاب مقدس نیز می‌توان یافت. قوم اسرائیل نیز با به یاد آوردن کارهای عظیم و نجات‌بخش خدا، رخدادهایی را که در گذشته واقع شده بود، مبدل به تجربه‌ای در زندگی حاضر خود می‌کرد، به این معنی که برای اسرائیلیان، یادآوری کارهای نجات‌بخش خدا، فقط به منزله به خاطر آوردن رخدادهای مهم گذشته نبود، بلکه عمل یادآوری، شکافی را که از نظر زمانی، بین آنها و رخدادهای نجات‌بخش فاصله انداخته بود، می‌پوشاند و این رخدادهای را تبدیل به واقعیت و تجربه‌ای حاضر می‌ساخت. این یکی از حقایق محوری کتاب مقدس است که محبت خدا نسبت به قومش نباید فراموش شود. به این ترتیب، عمل یادآوری باعث می‌شود تا محبت، مرزهای زمان را در نوردد و در هر لحظه از زندگی‌مان به ما امید بخشد.

حال این بحث را در سه قسمت زیر ادامه می‌دهیم:

## قوتی برخاسته از خاطره - خاطره گذشته و قوت امروز

یکی از رازهای زندگی این است که اغلب، خاطره بیش از حضور جسمانی، ما را به یکدیگر نزدیک می‌سازد. ملاقاتِ حضوری، صمیمیت ایجاد می‌کند، ولی موانعی نیز برای صمیمیت عمیق‌تر پدید می‌آورد. رشد در رابطه، محصول تناوب میان حضور و غیاب است. وقتی عزیزی را به خاطر می‌آوریم، محبت‌مان نسبت به او و صمیمیت‌مان با او بیشتر می‌شود. چون حافظه ما با اینکه بدون شک ممکن است ما را به اشتباه اندازد و بطور انتخابی عمل کند، اغلب، زیباترین قسمت، و ارزشمندترین جنبه‌ها را به یادمان می‌آورد. مثلاً، وقتی دانشجویانم برای من نامه می‌نویسند، تشویق‌هایی می‌کنند و به جنبه‌هایی از شخصیت من اشاره می‌کنند که در حضورم هرگز به آنها اشاره نمی‌کردند. غیاب من، سبب می‌شود تا حافظه آنها، عملی در جهت تطهیر و پاکسازی و شفاف‌سازی انجام دهد و به این ترتیب، جنبه‌هایی نیکو از شخصیت من برای آنها آشکار می‌شود. همین نیز، صمیمیت را افزایش می‌دهد. این در مورد والدینی هم که فرزندشان خانه را ترک کرده، صادق است. بر اثر دوری و غیاب فرزندشان، آنها جنبه‌هایی از شخصیت او را به یاد می‌آورند که در حالت عادی به یاد نمی‌آوردند و به این ترتیب، آنچه در زمان حضور او، مغفول می‌ماند، اکنون برجسته و پررنگ می‌شود. همین باعث می‌شود که آنها شوق دیدن مجدد فرزندشان را در دل پیوروند و این شوق مبدل به دیدار حضوری شود. بنابراین، صمیمیت ژرف و واقعی در گرو این است که بین حضور و غیاب، تناوب وجود داشته باشد و از قدرت حافظه و خاطره محبت، یاری بجوییم.

این نکته را در کتاب مقدس نیز می‌بینیم. عیسی در گفتارهای پایانی خود در انجیل یوحنا، خطاب به شاگردان می‌فرماید: «با این حال، من به شما می‌گویم که رفتنم به سود شماست. زیرا اگر نروم، آن مدافع نزد شما نخواهد آمد؛ ... اما چون روح راستی آید، شما را به تمامی حقیقت راهبری خواهد کرد» (یوحنا ۱۶: ۷ و ۱۳). رفتن عیسی برای شاگردان خوب بود، چون یادآوری مسیح، و خاطره او، سبب می‌شد تا ضمن ورود به رابطه‌ای صمیمانه‌تر با او، به معنای گفته‌هایش پی ببرند. شاگردان، سخنان عیسی را شنیده و خدمات و معجزاتش را دیده و به آخرین سخنان او، درباره مرگ و قیامش، گوش سپرده بودند. ولی همچنان چشم‌ها و گوش‌هایشان به روی او بسته مانده بود و دیده‌ها و شنیده‌هایشان را نفهمیده بودند. روح‌القدس، روح عیسی، هنوز نیامده و در آنها ساکن نشده بود. به همین دلیل، در عین وصل، در فصل، بودند، و در عین نزدیکی، از عیسی دور بودند. ولی در غیاب عیسی بود که روح او به نزد شاگردان آمد و سبب شد تا آنها وارد مرحله عمیق‌تری از صمیمیت با عیسی شوند و به این ترتیب، حضور مسیح از طریق روح‌القدس که موجد این صمیمیت بود، آنها را در میانه مشقات و رنج‌ها، حفظ و تقویت کرد و شوق دیدن دوباره او را در دل‌هایشان انداخت. راز بزرگ مکاشفه الهی آن است که خدا، نه فقط با آمدن مسیح، بلکه نیز با رفتن او، وارد رابطه‌ای صمیمانه با ما شد. از همین روست که افرادی مانند دیتریش بوننهفر در حالی که در زندان نازی‌ها به سر می‌بردند، در عین غیاب مسیح، حضور او و صمیمیت حضور او را احساس می‌کردند! بوننهفر، خود، در این

باره می‌گوید: «خدایی که با ماست، همان خدایی است که ما را ترک می‌گوید (مرقس ۱۵: ۳۴)... در حضور خدا و با خدا، ما بدون خدا زندگی می‌کنیم.»

به این ترتیب، خاطره مسیح، چیزی بیش از به یاد آوردن کاری است که مسیح برای نجات ما انجام داد. این خاطره، خاطره‌ای جان‌بخش و حیات‌آفرین است که ما را در وضعیت حاضر، تغذیه و تقویت و حفظ می‌کند.

### تقویت بخشیدن – خدمت حضور و خدمت غیاب

با توجه به آنچه درباره خاطره زندگی‌بخش و تقویت‌کننده مسیح گفتیم، این سؤال پیش می‌آید که خادم مسیح، در مقام کسی که این خاطره را به یاد مردم می‌آورد، چگونه باید خدمت کند؟ با در نظر گرفتن این حقیقت که رابطه صمیمانه، نتیجه تناوب و تعامل بالغانه میان حضور و غیاب است، خادم مسیح باید در همان حال که با حضور خود خدمت می‌کند، خدمت غیاب را نیز یاد بگیرد. فرهنگ ما بگونه‌ای است که خادمان خدا را وادار می‌کند تا حداکثر حضور را در موقعیت‌های مختلف داشته باشند. در نتیجه، در مقام خادمان خدا، پیوسته می‌کوشیم که تا جای ممکن در موقعیت‌های مختلف حاضر باشیم: در جلسات بررسی کتاب مقدس، در موقعیت‌های مختلف کلیسایی، در ضیافت‌ها و جشن‌های نیکوکاری، در بازی‌ها و حتی در صحنه زندگی شهری. تردیدی نیست که حضور در این‌گونه فعالیت‌ها ارزشمند است. ولی خادم مسیح همچنین باید خدمت غیاب را نیز یاد بگیرد، چون خدمت ما ذاتاً عبارت از آن است که درد حاصل از غیاب خداوند را به درک عمیق‌تری از حضور او تبدیل کنیم. نتایجی بر این‌گونه خدمت غیاب مترتب است. من برآستی معتقدم که وقتی ما خدمت غیاب را انجام می‌دهیم، غیاب مافضایی در اختیار روح‌القدس قرار می‌دهد تا در آن به عمل بپردازد و به این ترتیب، غیاب ما، فضایی برای حضور خدا می‌گشاید. برای روشن شدن مطلب مثالی می‌آورم. وقتی برای ملاقات فردی بیمار به بالینش می‌رویم، زمانی می‌رسد که با دعا و گفتن سخنان مناسب، او را ترک می‌کنیم. در غیاب ما، خاطره ملاقات ما، به اندازه خود این ملاقات ارزش می‌یابد و این خاطره، و غیاب ما، فضایی برای عمل خدا می‌گشاید. البته، تفاوتی عظیم وجود دارد میان غیاب بعد از حضور و غیاب، به طور کلی. بدون آمدن، غیابی نمی‌تواند وجود داشته باشد و اگر حضور وجود نداشته باشد، غیاب چیزی نخواهد بود جز خلاء و بدین‌گونه مبدل به فرصتی برای صمیمیت بیشتر با خدا از طریق روح‌القدس خواهد شد.

این موضوع را در اجرای آیین‌های مقدس، مانند عشاء ربانی، نیز می‌توان دید. برای مثال، وقتی در عشاء شرکت می‌کنیم، تکه‌ای نان می‌خوریم و جرعه‌ای شراب می‌نوشیم، ولی نه آن نان و نه این شراب، هیچ‌یک، گرسنگی و تشنگی ما را به‌تمامی برطرف نمی‌کند. این عناصر عشاء، نشانه‌هایی از غیاب هستند، یعنی غیاب و نبودن ارضا و اقتناع کامل. ولی در همان حال می‌گوییم، «این بدن مسیح است که برای ما شکسته شد و این

خون مسیح است که برای ما ریخته شد؛ به این ترتیب، در میانه غیاب، حضور خدا را به خاطر می‌آوریم، آن را تکریم می‌کنیم و به خاطرش جشن می‌گیریم. این آیین، هم‌زمان، به حضور و به غیاب خدا اشاره دارد. خدمت واقعی نیز باید این‌گونه باشد. خادم خدا اگر مدام دم از حضور خدا بزند، درد غیاب خدا را کتمان خواهد کرد و به مخاطبانش مجال آشکار کردن درد خود را که نتیجه غیاب خداست، نخواهد داد. واقعیت این است که اگر غیاب خدا را چنان‌که به‌واقع هست انکار کنیم، حضور تقویت‌کننده و نگهدارنده او را نیز تجربه نخواهیم کرد. بنابراین، خدمت ما باید تعادلی بین این دو موضوع ایجاد کند و خدایی را اعلام کند که در عین حضورش، از زندگی ما غایب است. از همین روست که هم درد می‌کشیم و هم به خاطر حضور خدا شادمانیم.

بنابراین، هر بار که خادمان خدا مردم را به شرکت در شام خداوند فرا می‌خوانند، آنها را هم‌زمان به سوگواری و به جشن، به شادی و غم، به طلبیدن و به اقناع شدن، و به حضور و به غیاب خداوند دعوت می‌کنند. به این ترتیب، عشاء ربانی به یادگار مرگ و قیام خداوندمان تبدیل می‌شود، یادگار و خاطره‌ای که امروز و در این زندگی، ما را محافظت می‌کند. به محض آنکه به غیاب خداوند آگاه می‌شویم، حضور او را می‌یابیم و متوجه می‌شویم که او ما را تنها نگذاشته است. خادم خدا خوانده نشده است تا مردم را به وجد آورد، بلکه تا فروتنانه به آنها یادآوری کند که در میانه دردها و مشقات، می‌توان نخستین نشانه زندگی جدید را یافت و می‌توان شادی و شغفی را یافت که در میانه غم و سوگ پنهان است. بنابراین، خدمت مورد بحث ما، مستلزم آن است که بدانیم چه وقت باید خود را عقب بکشیم تا روح خدا مجال عمل بیابد و اشخاص را به سوی تمامی راستی هدایت کند. اگر از این اعراض (کنار رفتن) خلاقانه امتناع کنیم، در معرض این خطر قرار خواهیم گرفت که به جای راه- بر به راه- بند تبدیل شویم؛ به جای جلب توجه مردم به کلام خدا، توجه‌شان را به کلام خودمان جلب کنیم و به جای نشان دادن شخصیت خدا، شخصیت خودمان را به نمایش بگذاریم. این اعراض خلاقانه سبب خواهد شد تا وظیفه رهبری کلیسا را در حکم خدمت خود بدانیم؛ وقتی به ملاقات کسی می‌رویم، بدانیم که فرستاده شده‌ایم؛ وقتی سخن می‌گوییم، بدانیم که وظیفه داریم کلمات خدا را بیان کنیم. بدین‌سان با شراکت در غیبت مسیح، در آن غیبتی سهیم خواهیم شد که مسیح فرمود برای کلیسا خوب است و سبب آمدن روح‌القدس می‌شود، روح‌القدسی که کلیسا را تقویت می‌کند.

### تغذیه‌دهنده - زندگی شخصی خادم

حال باید پرسید که در زندگی شخصی خادم، آنچه گفتیم چگونه باید عملی شود؟ شاید در درجه اول باید دیدگاهمان را درباره این مسئله تغییر بدهیم که همیشه باید در دسترس باشیم. شاید بیش از اندازه در زندگی مردم حضور داریم و وقت خود را با آنها می‌گذرانیم و به این ترتیب، نقش ما در زندگی آنها، دائماً پررنگتر و نقش خدا، کم‌رنگتر می‌شود. شاید این حضور دائمی در کنار مردم، ناشی از این پندار پوچ باشد که حضور خود را اجتناب‌ناپذیر و ضروری و صد در صد لازم می‌دانیم! زمان آن رسیده که این پندار را کنار بگذاریم و

حضور خود را تا این اندازه مهم و اجتناب‌ناپذیر تلقی نکنیم. البته، هدف من این نیست که دلایلی الاهیاتی بتراشم تا خادمان به آسودگی بتوانند درخواست مرخصی کنند و به تماشای مسابقه فوتبال بروند و غیره. منظور من از لزوم غیبتِ خادم و فاصله گرفتن او از مردم، این است که وی باید وقتی را به خلوت و دعا اختصاص بدهد. منظور من این است که این بار وقتی شخصی به دفتر ما می‌آید، به جای آنکه به او بگویند، «کشیش جلسه دارد»، «یا کسی در دفترش هست»، بگویند: «کشیش نمی‌تواند شما را ببیند، چون مشغول دعاست!». «کشیش نمی‌تواند شما را ببیند چون برای خلوت و تأمل به صومعه رفته است!»، «کشیش نمی‌تواند شما را ببیند چون رفته تا با خدای خود و خدای شما، خلوت کند!»

به این ترتیب، مراجعه‌کننده فکر نمی‌کند که علت «غیاب» و در دسترس نبودن کشیش برای او، این است که می‌خواهد حضورش را به اشخاص دیگر اختصاص بدهد! خیر! کشیش برای من غایب است، چون می‌خواهد برای خدا حاضر باشد، در حضور من نیست، چون در حضور خداست! خدایی که خدای من و خدای اوست!

کشیشی که مسئول روحانی من بود، هفته‌ای یک بار، یک روز کامل به صومعه‌ای می‌رفت تا وقت خود را به دعا بگذراند. در این مدت، من دلم برای او تنگ می‌شد، ولی از غیاب او احساس آرامش می‌کردم، چون مفهوم کار او برای من این بود که خدا برای او از هر چیز دیگری مهم‌تر است و اکنون او دردها و مشکلات و بارهای همه ما را به حضور خدای خود برده است. به این ترتیب، در عین غیاب، حضور او از همیشه به من نزدیکتر بود! به این ترتیب، این غیبت، روح مرا تغذیه می‌کرد. درباره عیسی نیز می‌خوانیم که از همان زمانی که پدر و مادرش او را گم کردند و در معبد یافتند، برای او، مهم‌ترین چیز در زندگی، پدرش بود. او گاه شاگردانش را ترک می‌کرد و تمام شب را به دعا می‌گذراند. در مرقس ۱: ۳۵ می‌خوانیم: «بامدادان که هوا هنوز تاریک بود، عیسی بر خاست و خانه را ترک کرده، به خلوتگاهی رفت و در آنجا به دعا مشغول شد.» عیسی در سراسر زندگی خود، رابطه‌اش را با پدر، به منزله کانون و آغاز و انجام خدمتش می‌دانست. به این ترتیب، هر کاری که می‌کرد و هر چه می‌گفت، به نام پدر می‌گفت و می‌کرد. او فرستاده شده بود تا اراده پدر و نه اراده خود را به انجام رساند. دلیل عیسی از رفتن به حضور پدر آن نبود که خدمتش را بهتر انجام دهد، بلکه رفتن به حضور پدر و رابطه با او، قلب و مرکز خدمتش را تشکیل می‌داد. بنابراین، خلوت و دعا را نباید ابزار رسیدن به سلامت روحانی تلقی کرد یا آن را وسیله‌ای دانست برای «شارژ باتری‌های روحانی خود». خلوت‌گزینی و دعا ابزار نیست؛ عین خدمت است، خود خدمت است. ما حتی زمانی هم که یگه و تنها در حضور خدا هستیم، به اعضای کلیسایمان، به بیمارانمان و به دانشجویانمان خدمت می‌کنیم. در صمیمیت با خداست که ما به صمیمیتی عمیق‌تر با مردم دست می‌یابیم و در سکوت و خلوت برای دعاست که می‌توانیم قلب بشریت رنجیده‌ای را لمس کنیم که خواهان خدمت به آن هستیم. معنی دعا این نیست که به جای مشغول بودن با مردم، مدتی هم خود را با خدا مشغول سازیم. دعا به معنی مشغول کردن خود به کاری نیست؛ دعا به معنایی، بی‌کار شدن و انفعال در حضور خداست. من گاه دوست دارم، رازگهان و وقتِ دعای

خود را به دانشکده الاهیات، منتها در مقیاسی کوچکتر، تبدیل کنم. این است که مثلاً دوست دارم مطالب عمیق بخوانم و به تأملات و ژرفاندیشی بپردازم و جملات زیبا و نغز و وزین بنویسم. اما دعا هیچ یک از اینها نیست. چنانکه گفتم، بی‌کار شدن، بلااستفاده شدن در حضور خداست که این حقیقت را به ما یادآوری می‌کند که خدا برای تأثیر گذاشتن در انسان‌ها و کار کردن در زندگی‌شان، محتاج و وابسته ما نیست. در همین بی‌استفاده شدن، در همین انفعال، خداوند در سکوت قلبم سخن می‌گوید و زندگی جدیدی در من آغاز می‌گیرد که مرا بسیار فراتر از مرزهای کارآیی‌ام، کارا و مؤثر می‌گرداند. بر اثر همین سکوت در دعاست که می‌توانیم در زندگی دیگران تأثیر بگذاریم و قدرت حضور خدا را به آنها نشان دهیم.

### نتیجه‌گیری

در بحث خود در این قسمت، به این سه نکته اشاره کردیم: نخست، تقویت یکدیگر در گرو این است که پیوسته تعادل و تعاملی میان حضور و غیاب برقرار سازیم. دوم، خدمت مورد اشاره ما در این بحث، مستلزم آن است که بدانیم چه وقت به‌طور خلاقانه باید خدمت حضور و چه وقت خدمت غیاب داشته باشیم؟ سوم، غیاب یا به عبارتی خلوت و دوری‌گزینی ما باید برای آن باشد که در دعا، با خدا صمیمیتی فزاینده یابیم و این صمیمیت را به سرچشمه سراسر خدمت خود تبدیل کنیم. آنچه گفتیم به این معناست که باید به جایی برسیم که بتوانیم مانند عیسی بگوییم: «با این حال، من به شما راست می‌گویم که رفتنم به‌سود شماست. زیرا اگر نروم، آن مدافع نزد شما نخواهد آمد؛ اما اگر بروم او را نزد شما می‌فرستم.» (یوحنا ۱۶: ۷).

پایان قسمت سوم

## مسیح، مشاور نیک

### بخش هفتم: مشورت مسیح برای داغداران

#### نوشته کشیش تَت استیوارت

”اما ای برادران نمی‌خواهیم شما از حالت خوابیدگان بی‌خبر باشید که مبدا مثل دیگران که امید ندارند، محزون شوید“ (۱ تسالونیکیان ۴: ۱۳).

داغداری همان غم در مرحله طاقت‌فرسای آن است که در اثر پدید آمدن یک فقدان، در قلب شخص طغیان می‌کند و اگر به درستی درک و بدان رسیدگی نشود، صدمات زیادی به سلامت روانی و جسمانی شخص وارد می‌آورد. هنگامی که انسان، عزیزی را از دست می‌دهد، حزن برای وی یک احساس طبیعی است. این احساس تنها محدود به از دست دادن عزیزان نمی‌شود، بلکه ممکن است هنگام از دست دادن هر چیزی پیش آید. من مادرهایی را می‌شناختم، که زمانی حزن‌نشان به‌دلیل از دست دادن فرزند به اوج رسید که از خانه‌ای که فرزندشان هم در آن بود، نقل مکان کردند، یا زمانی که ازدواج مجدد کردند. و مردانی را دیده‌ام که هنگام از دست دادن یک توانایی فیزیکی، و یا شغل، دچار حزن شده‌اند.

اما به طور کلی بزرگترین غمی که ما در تمام دنیا شاهد آن هستیم، داغ از دست دادن عزیزان و نزدیکان است. مرگ می‌تواند گاهی پیش‌بینی‌شده باشد؛ همانطور که شاهد هستیم که سالان در خانواده‌مان کم‌کم ضعیف می‌شوند و از میان ما می‌روند. همچنین مرگ، غیرمنتظره نیز می‌تواند باشد؛ همانطور که در تصادفات یا فجایع دیگر دیده می‌شود.

به‌هرحال، وقتی مرگی اتفاق بیفتد، حتماً حزن و اندوهی نیز به همراه خواهد داشت و برای ما که در نام مسیح خدمت می‌کنیم الزامی است بدانیم چطور باید تسلی مسیح را وارد زندگی آنانی کنیم که در چنین وادی‌هایی گرفتار شده‌اند. بسیار باعث تسلی است که بدانیم نجات‌دهنده ما عیسی هم در زندگی خود با حزن، غریب و ناآشنا نبود. اشعیای نبی نجات‌دهنده ما را اینگونه معرفی می‌کند: ”خوار و نزد مردمان مردود، و صاحب غمها و رنج‌دیده.“ ما دیدیم که عیسی بر سر قبر ایلعازر محزون گشت و گریست.

چطور می‌توانیم همراه با داغدارانی که می‌گیرند، ما نیز اشک بریزیم و بگرییم و تسلی نجات‌دهنده‌مان را به سمت قلب‌های رنج‌دیده بیاوریم؟ احساس حزن چگونه احساسی است؟ شاید این سؤال، سؤال کاملی به نظر رسد، اما حزن تنها یک احساس مشخص نیست و می‌تواند خود را به طرق مختلفی ظاهر سازد. برای بسیاری از مسیحیان این وسوسه وجود دارد که حزن خود را انکار کنند و این حالت انکار را یک تجلی از زندگی پیروزمندانه در مسیح ببینند. ما گاهی در عزاداری‌ها می‌بینیم که خانواده متوفی به‌ظاهر خیلی قوی و سخت هستند و این را به ایمان پیروزمندانه خود مربوط می‌دانند. ما نبایستی نبود حزن در زندگی را به پیروزی

ارتباط دهیم، چرا که کتاب مقدس آن را یک واکنش طبیعی می‌داند و ما نیز که متعلق به مسیح هستیم تشویق شده‌ایم تا گاهی هم محزون باشیم؛ منتها نه مانند آنانی که هیچ امیدی در وجودشان نیست. اندوه به هیچ عنوان نباید سرکوب شود، بلکه ما مسیحیان موظفیم طرق مختلف ابراز حزن و اندوه را بشناسیم و به اشخاصی که گرفتار آنند کمک کنیم تا راحت‌تر حزنشان را پشت سر بگذارند.

## راههای بروز حزن

● حزن بعضی اوقات با احساس گناه همراه می‌شود و شخصی که متحمل حزن از دست دادن عزیزی است با ”اگر“های بسیاری روبرو است: اگر برای کمک پیش او می‌بودم؛ اگر او را نزد پزشک بهتری می‌بردم. این ”اگر“ها می‌تواند بی‌پایان باشد.

در حقیقت دو نوع گناه وجود دارد: ”گناه حقیقی“ که نوعی حس محکومیت است و روح القدس آن را در ما، به‌خاطر گناهی که در حق خدا ورزیده‌ایم پدید می‌آورد. چاره این نوع گناه توبه و نتیجه آن بخشیده شدن توسط خدا است. در آن سو، ”گناه غیر حقیقی“ وجود دارد، که احساسش مشابه احساس گناه حقیقی است و در مواقعی مانند از دست دادن یک عزیز به وجود می‌آید، یا درباره مسائلی که شما کنترلی روی آنها نداشته‌اید. چاره آن، آگاه شدن از این واقعیت است که ما در برابر هر اتفاق بدی که می‌افتد مسؤول نیستیم و تنها تسلی برای آن، اعتماد به حاکمیت خدا بر تمامی مسائل است.

● افراد محزون و داغدار معمولاً نسبت به دیگران خیلی بی‌میل شده، مدام دنبال کسانی هستند که آنها را به‌خاطر مرگ عزیزانشان سرزنش کنند. غم از دست دادن نزدیکان به حدی سنگین است که این کار آنها باعث می‌شود درد خود را کمتر حس کنند. ما نمونه‌ای از این اتفاق را در زمان مرگ ایلعازر شاهد بودیم. مریم به حدی پریشان بود که عیسی را به‌خاطر مرگ برادرش سرزنش می‌کند: ”ای آقا اگر در اینجا می‌بودی، برادر من نمی‌مرد“ (یوحنا ۱۱: ۳۲). مریم عیسی را متهم می‌کرد، چون عیسی قادر بود از مرگ برادر او جلوگیری کند؛ پس او جداً نسبت به خداوند عیسی عصبانی بود.

چندان غیرمعمول نیست که در هنگام از دست دادن یک عزیز، اشخاص از دست خدا عصبانی شوند. ما در اکثر موارد کسانی را سرزنش می‌کنیم که به نوعی با مرگ آن متوفی درگیر بوده‌اند، مثل تیم پزشکی. بخش مهمی از خدمت ما کمک به چنین افرادی است تا با قضیه از دست دادن عزیزشان کنار بیایند و کسانی را که فکر می‌کنند در این باره تقصیری دارند، ببخشند.

● کسانی که متحمل سنگینی غم از دست دادن شخصی نزدیک هستند، معمولاً انگیزه‌شان را برای ادامه زندگی از دست می‌دهند. حزن غالباً هر لذت و خوشی را در انسان خاموش می‌سازد و گاه تبدیل به نوعی مجازات می‌شود که شخص بر خود تحمیل می‌کند؛ بدین ترتیب که می‌گوید آنقدر چیز مهمی را از دست داده‌ام که هیچ چیز دیگری برایم ارزش ندارد. این غم به‌حدی عمیق است که گاه افراد اشتیهای خود را در اثر آن از دست می‌دهند. خانمی پس از مرگ شوهرش آنقدر وزن کم کرد که بعد شروع به سوگواری برای این حقیقت



کرد که شوهرش دیگر زنده نیست تا او را چنین لاغر ببیند. بعضی‌ها خود را از فعالیت‌های عادی نیز کنار می‌کشند تا در آن غم بیشتر غرق شوند. در اکثر موارد، گذر زمان افراد را شفا می‌دهد، اما اگر این حالات افسردگی بیش از حد به‌طول بینجامد، مراقبت‌های شبانی بیشتری نیاز است.

● **حزن بعضی وقتها با یک حس خودخواهانه همراه می‌شود، بدین ترتیب که در درون شخص به‌خاطر این فقدان نوعی خشم پدید می‌آید و این خشم ممکن است به خود متوفی معطوف شود. بعضی‌ها می‌گویند حتی وقتی متوفی کنترلی هم بر مرگ خود نداشته، باز چنین احساسی می‌کرده‌اند. در بسیاری از موارد، این حالت قابل درک است. وقتی کودکی یکی از والدینش را از دست می‌دهد، در ذهن خود اینطور می‌پندارد که پدر یا مادری که فوت کرده، او را فریب داده است. زن جوانی که با چهار فرزند، بیوه شد و منبع درآمدی نیز نداشت، از مرگ شوهرش بسیار عصبانی بود، طوری که در یک جلسه دعا بلند شد و گفت: "او چطور توانست این کار را با من بکند؟ او ترکم کرد و من الآن باید به تنهایی این چهار تا بچه را بزرگ کنم!" خشم اغلب اولین واکنش اشخاص در برابر یک درد یا حزن است و نباید انکار شود؛ بلکه می‌بایستی در مسیری درست قرار گیرد تا منجر به گناه نگردد.**

## راههای کمک به شخص داغدار

چطور باید به یک شخص داغدار یا سوگوار کمک کنیم؟ چند پیشنهاد برایتان دارم:

### موعظه نکنید

برای شخص داغدار موعظه نکنید. بلکه از خداوند بخواهید تا قلب شما را در برابر ایشان نرم کند تا بتوانید با آنان ارتباط برقرار کرده، در غمشان شریک شوید. اکثر مواقع بهترین کار این است که در سکوت بنشینیم و دعا کنیم.

### به درد دل او گوش کنید

شخص داغدار را تشویق کنید تا حرف بزند و شما هم بادقت گوش کنید. لازم است که شخص داغدار، تمام وقایعی را که به مرگ عزیزش منجر شده بازگو کند (یعقوب ۱: ۱۹). در اثر گذر زمان، مردم شخص از دست رفته را فراموش می‌کنند؛ بنابراین میل شما برای شنیدن صحبت‌های آن داغدار در مورد عزیزی که از دست داده، تسلی بسیاری برای او به همراه دارد.

### کمک به خانواده داغدار

به خانواده داغدار، برای انجام کارها، پیشنهاد کمک دهید. لطفاً نگویید: "اگر کمک خواستید، به من زنگ بزنید." بهترین کار این است که برای انجام کارهای لازم، دست به کار شوید.

## شفای واقعی از روح القدس

این امر بسیار حیاتی است که بدانید شخص سوگوار چگونه شفا می‌یابد. همچنین باید آگاه باشید که شفای واقعی از سوی تسلی‌دهنده ما، روح القدس است که بر اساس حقایق کلام خدا به ما اطمینان خاطر می‌بخشد. خداوند عیسی در انجیل یوحنا ۱:۱۴ می‌فرماید: ”دل شما مضطرب نشود!“ آنچه که دل‌های مضطرب ما را در چنین موقعیتی شفا می‌بخشد، دانستن این است که خداوند برای آنان که می‌میرند، مکانی در حضور خود آماده کرده و هیچ چیز آنان را از وی جدا نمی‌سازد. چون جدا شدن از بدن، رفتن به حضور خدا است و رفتن به حضور خدا، کمال خوشیها می‌باشد. آنانی که در خداوند می‌میرند، آرامش کامل را تجربه خواهند کرد. و ما بازماندگان هستیم که نیاز به تسلی داریم، و یافتن این تسلی مستلزم گذر زمان است.

## هدف منحصر به فرد زندگی شما

نوشته اریک ریز

تلخیص و نگارش: کشیش دکتر ساسان توسلی

بخش هفتم: رهایی، برداشتن موانع راه برای یک روح تسلیم شده

این مقاله، بخش هفتم از معرفی کتابی است به قلم اریک ریز (Erik Rees) به نام "S.H.A.P.E.: کشف هدف منحصر به فرد زندگی خویشتن و شکوفاسازی آن".

پس از توضیح کامل در مورد شکل خدادادی مان در بخشهای قبل، نویسنده اکنون بر آن است تا بیاموزد چگونه با اطلاعات جدیدی که از خود به دست آورده ایم زندگی را پیش ببریم. نام بخش دوم کتاب "گشودن قفل زندگی" است. فصل اول از این بخش، که در اینجا به آن خواهیم پرداخت، بسیار ماهرانه نامگذاری شده است: "رهايي: برداشتن موانع راه برای یک روح تسلیم شده."

### اهمیت تسلیم

مهمترین مانع: خود ما

فقط کافی نیست که بدانیم خداوند چگونه با ما ارتباط برقرار کرده، بلکه همچنین باید بتوانیم موانعی را که بر سر راه رسیدنمان به تواناییهای خدادادی مان است نیز بر داشته، مأموریت زندگی را برای ملکوت مسیح به انجام رسانیم. کلید پیشروی در زندگی، تسلیم مطلق به خدا است. همانطور که آندره موری میگوید: "تسلیم مطلق تمامی مسائل به دستان خداوند، امری الزامی است. اگر در قلبمان تمایلی برای این کار وجود دارد، در کاری هم که خدا برای ما انجام می دهد، و برکتی که به ما ارزانی می دارد، پایانی نخواهد بود." حقیقت مهمی که در اینجا باید به آن توجه داشته باشیم، این است که مهمترین مانعی که می تواند بر سر راه خدا برای انجام اراده اش در ما باشد، افراد دیگر نیستند، بلکه خودمانیم؛ هدفها، بلندپروازی، غرور و خودرایی ما.

دیوید بنر در کتاب خود به نام *تسلیم محبت* می نویسد: "کلید تبدیل شدن روحانی، ملاقات با خدا است... با قابلیت آسیب پذیری. تمایل طبیعی ما، عرضه قابل عرضه ترین بخشهای وجودمان به خدا است. اما خواست خدا این است که تمامیت خود را به محضر او عرضه بداریم. خدا می خواهد به اندازه کافی به وی اعتماد داشته باشیم تا این محبت کامل را تجربه کنیم و برای ضعفها و گناهان در برابرش آسیب پذیر باشیم."

متأسفانه هر یک از ما مسائل بسیاری درونمان داریم که آنها را در برابر محبت و دوستی تبدیل‌کننده خداوند قرار نداده‌ایم. این درست مثل این است که به برای چکاپ به مطب پزشک برویم، و در برابر او مشکلات جسمی خود را انکار کنیم و فقط روی اعضای سالم بدنمان تأکید داشته باشیم!

### ”همه قسمت‌ها“

آیا شما همه قسمت‌های وجود خود را تسلیم خداوند کرده‌اید؟ منظور از همه قسمت‌ها، واقعاً همه قسمت‌ها است: روابط، کار، فرزندان، پول، رؤیاهای، آمال، درد، پشیمانی، نگرانی، اشتیاق- هر چیزی که زندگی شما را می‌سازد یا خودتان مایلید آن را در برنامه زندگی بگنجانید. از خدا بپرسید آیا قسمتی در زندگی‌تان هست که هنوز کنترل کامل آن را به او نسپرد. ما باید تمام چیزهایی را که منحرفمان می‌سازد، یا اجازه نمی‌دهد بر اساس هدف ملکوت زندگی کنیم، از درون خود بیرون بکشیم. مکس لوکادو در این باره می‌گوید: ”نباید چند گزینه نزد خدا ببرید و توقع داشته باشید او یکی از اولویت‌هایتان را بر گزیند. به حضور او، با دستان خالی وارد شوید و دستور جلسه‌تان را پشت سر مخفی نکنید. به حضور او، با تمایل کامل برای انجام هرچه از شما خواست وارد شوید. اگر تسلیم اراده او باشید، او هم شما را به هرچه برای انجام اراده‌اش نیاز باشد، تجهیز خواهد نمود.“

راهکار تسلیم شدن در کل متن کتاب مقدس تنیده شده است. ریک وارن در کتاب خود به نام زندگی هدفمند اینچنین می‌نویسد: ”لحظه تسلیم پولس رسول، لحظه‌ای بود که در راه دمشق با آن نور کورکننده مواجه شد. برای دیگران ممکن است خداوند با روشهای ملایم‌تری کار کند. در ضمن، تسلیم شدن هرگز اتفاقی یکباره نیست. پولس فرمود: ”همه متبدل خواهیم شد“ (اول قرنتیان ۱۵: ۵۱). برای تسلیم شدن یک لحظه وجود دارد و همچنین یک تمرین عملی که لحظه به لحظه و تا آخر عمر ادامه می‌یابد... شما باید آن را عادت هر روزه خود سازید. عیسی فرمود: ”اگر کسی بخواهد مرا پیروی کند، می‌باید نفس خود را انکار نموده، صلیب خود را هر روزه بر دارد و مرا متابعت کند“ (لوقا ۹: ۲۳).

### پنج مانع برای تسلیم شدن

برای اینکه بتوانیم تسلیم شدن را که هدف ما است، با یک برنامه هر روزه به انجام رسانیم، پنج مانع را که برای رها شدن از زندگی گذشته، بسیار وخیم هستند بررسی خواهیم کرد- نگرانیها، زخمها، اشتباهات، ضعف‌ها و رؤیاهای.

### نگرانیهای خود را به خدا دهید

یکی از ویژگیهای رایج زندگی امروزی تشویش و استرس است. بسیاری از مردم در مورد کار، روابط، مسائل مالی، سلامتی، یا نرسیدن به هدف در زندگی نگران و مضطرب هستند. مردم نگرانیهای ویژه دیگری

هم دارند، نظیر نگرانی برای اینکه پذیرفته شوند، بر یک موقعیت گناه‌آلود غالب آیند، حس اینکه آیا خدا آنها را پذیرفته یا نه، یا به عهده گرفتن مسؤلیتی که فکر می‌کنند نمی‌توانند انجام دهند. این حمل دائم بار، ما را پایین می‌کشد و از خدا دور می‌سازد. کتاب مقدس می‌گوید که خدا نگرانیهای ما را نیز می‌خواهد: ”نصیب خود را به خداوند بسپار و تو را رزق خواهد داد. او تا به ابد نخواهد گذاشت که مرد عادل جنبش بخورد“ (مزمور ۲۲:۵۵). بیلی گراهام به ما یادآوری کرده، می‌گوید: ”وقتی که امید ما به هر چیز به جز خدا و اراده او برای ما متمرکز شود، تشویش نتیجه طبیعی آن خواهد بود.“ چه چیزهایی امروز باعث نگرانی شما می‌شود؟ در مورد نگرانیهای خود به‌طور خاص فکر کنید، و سپس آنها را به خدا بسپارید.

### **زخمهای خود را به خدا بدهید**

همراه نگرانیها، خداوند زخمهای شما را نیز می‌خواهد. خداوند منتظر است تا چیزهایی را که در زندگی باعث رنجش است یا زخمی بر جا گذاشته، به او اعتماد کرده، بسپارید. حتی اگر فکر می‌کنید، زخم به جا مانده، غیرقابل ترمیم است، کلام خدا می‌فرماید: ”شکسته‌دلان را شفا می‌دهد و جراحتهای ایشان را می‌بندد“ (مزمور ۱۴۷:۳). آیا تا به حال کسی چنان زخم عمیقی بر شما وارد کرده که نتوانید از شر فکر آن خلاص شوید؟ تلخی دورنتان شما را بیش از آنچه متوجه باشید، شبیه خود آنها می‌کند. تنها راه برای یافتن شفا و آزادی این است که دردتان را به خدا بسپارید. چه زخمهای عاطفی‌ای را بر دوش خود حمل می‌کنید؟ اکنون وقت آن است که به خداوند اجازه دهید آنها را شفا دهد.

### **اشتباهات خود را به خدا بدهید**

زخمهای ما از جانب دیگران به وجود می‌آید، اما *اشتباهات* ما چیزهایی هستند که باعث شرمساری و اندوه خودمان شده، اشتباهاتی که در حق دیگران عمداً و یا سهواً انجام داده‌ایم. اشتباهات می‌توانند از اعمال، گفته‌ها یا هر دو آنها پدید آید. وقتی پای تحقق بخشیدن به اهداف مبتنی بر ملکوت به میان آید، چند مورد وجود دارد که از گناه نیز مخرب‌تر است. غالباً ما تمایلی به اعتراف اشتباهاتمان نداریم. اما خدا می‌خواهد که ما پاک به حضورش وارد شویم تا بتوانیم آرامی مسیح را بیابیم: ”بیایید نزد من ای تمام زحمتکشان، و گرانباران و من شما را آرامی خواهم بخشید“ (متی ۱۱:۲۸).

اعتراف واقعی، یک قلب توبه‌کار می‌خواهد. کافی نیست که برای خود بهانه‌تراشی کنیم، گناهمان را فقط یک اشتباه تلقی کرده و به سادگی از آن بگذریم. انجام چنین کاری، قربانی مسیح را ناچیز می‌شمارد. کری تین بوم نوشته: ”خون مسیح هرگز بهانه‌ها را نمی‌شوید.“ کلام خدا به ما می‌گوید که اگر توبه کنیم، به ما بخشش و پاکی عطا می‌کند (اول یوحنا ۱:۹). سخن پر از بصیرت فردریک بوشنر باید همواره مورد توجه همه مسیحیان باشد: ”وقتی گناهتان را به خدا اعتراف می‌کنید، چیز تازه‌ای به او نگفته‌اید که خودش قبلاً

نمی‌دانسته. اما تا زمانی که به هر حال، آنها را اعتراف نکنید، گناهانتان مثل یک دره، بین شما و خدا قرار می‌گیرد. اما زمانی که گناهانتان را اعتراف می‌کنید، آنها تبدیل به پل می‌شوند.“

### **ضعف‌های خود را به خدا بدهید**

آیا تا به حال به ضعف‌های خود فخر کرده‌اید؟ اکثر ما دوست داریم راجع به قوت‌هایمان سخن بگوییم، و ضعفمان را مخفی کنیم. اما خدا می‌خواهد که ما ضعف‌های خود را بپذیریم تا در او قوی گردیم. وقتی که ما با تکیه بر قوت خودمان عمل می‌کنیم، از یاد می‌بریم خدا را نیز در نظر بگیریم، و برای پیشبرد کارمان بر توانایی‌های خود تکیه می‌کنیم. اما وقتی باید کاری انجام دهیم که برای آن درست همان چیزی را نیاز داریم که در آن ضعیف هستیم، سریعاً به سوی خدا می‌رویم و این درست همان چیزی است که او می‌خواهد. یک بار شبانی پرسید: ”اگر ضعف و کاستی نبود، آیا غلبه یافتن معنی می‌داشت؟“ پدر آسمانی می‌خواهد ما را رهبری کند تا غلبه‌یافته باشیم. نویسنده دیگری اشاره می‌کند: ”خاک شکسته (شخم خورده) است که گندم می‌دهد، ابر شکسته است که باران می‌باراند، نان شکسته است که قوت می‌بخشد، و انسان شکسته است که خدا برای اهداف خود برمی‌گزیند.“

### **رؤیاهای خود را به خدا بدهید**

خداوند همچنین دوست دارد که شما رؤیاهای، آمال و آرزوهای خود را نیز به او بدهید. هر چه در زندگی اعتماد بیشتری به خدا داشته باشیم، راهمان شفاف‌تر می‌شود (امثال ۳: ۵-۶). رؤیاهای ما می‌توانند چیزهای فوق‌العاده‌ای باشند. خداوند اشتیاق روزافزونی درون هر انسان می‌گذارد که کار ویژه‌ای را انجام دهد. هیچکس دیگری نمی‌تواند به رؤیای شما حقیقت ببخشد. حال اگر رؤیای خود را تسلیم او نکنید، در واقع آن را در فهرست خود، در اولویتی بالاتر از خدا قرار داده‌اید. رؤیای شما را متوجه می‌سازد که خدا می‌خواسته چه کاری در دنیا توسط شما انجام دهد. رؤیاهایی که باید همین امروز تسلیم خدا کنید، چه هستند؟

ریک وارن می‌نویسد: ”وقتی به جای اینکه برنامه‌های دیگران را دستکاری کنید، یا دستور جلسه به خدا بدهید، و وضعیت را کنترل کنید، به خدا تکیه می‌کنید تا کارها را انجام دهد، آن وقت تسلیم او هستید. و به او اجازه عمل می‌دهید. لازم نیست که همیشه متصدی شما باشید. به جای سخت‌تر تلاش کردن، بیشتر اعتماد کنید. همچنین وقتی در برابر انتقاد عکس‌العمل نشان نمی‌دهید، و برای دفاع از خودتان شتاب نمی‌کنید، یعنی اینکه بر خدا تکیه کرده‌اید. قلب تسلیم‌شده، بهتر از همه خود را در روابط نشان می‌دهد. شما وقتی تسلیم باشید، حق دیگران را ضایع نمی‌کنید، فقط حقوق خودتان را مطالبه نمی‌کنید و فقط به خودتان توجه نمی‌کنید.“

وقتی مسائل خود را به خدا اعتراف می‌کنیم، می‌بینیم که از اسارت آزاد شده‌ایم. و از آزادی حقیقی لذت می‌بریم. از رقابت و مقایسه کردن کنار می‌گیریم. و آنگاه خدا آزادی عمل دارد تا شاهدکار خود را در زندگی ما نشان دهد!